



فرید

نیمروز به نقل از روزنامه اینترنتی «روز» در شماره گذشته خود مصاحبه‌ای را چاپ کرده بود با دکتر عبدالکریم سروش که در آن تحلیلی از جریان منسوب به روحانی مشهور مصباح یزدی ارائه شده، ولی مضمون اصلی مصاحبه سیداحمد فرید است. در گذشته فلسفه دانشگاه تهران و پیروان فعال اوست. سروش در این مصاحبه فرید بیان را کانون اصلی اشاعه فکر خشونت می‌داند. دور اخیر بحث بر سر فرید با

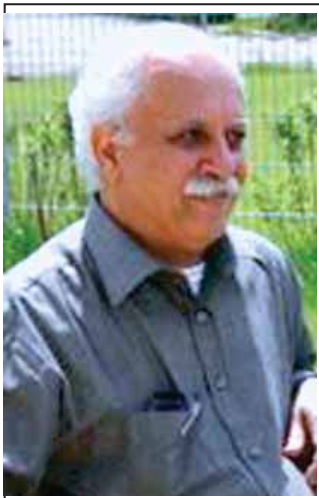
نقش فرید و پیروان او در فضای فکری و سیاسی امروز

گفتگو با داریوش آشوری - مصاحبه گر: کیواندخت قهاری

مقاله‌ای از داریوش آشوری آغاز شده با عنوان «اسطوره فلسفه در میان ما باز دیدی از احمد فرید و نظریه غربزدگی». به دلیل اهمیت بحث و بالا گرفتن احتمالی آن پس از مصاحبه اخیر سروش صدای آلمان در این باره با داریوش آشوری مصاحبه کرده است. آقای داریوش آشوری، شما حدود دو سال پیش در سایت اینترنتی نیلگون مقاله‌ای با عنوان «اسطوره فلسفه در میان ما باز دیدی از احمد فرید و نظریه غربزدگی» منتشر کردید. این مقاله بازتاب وسیعی یافت و بحث‌های فراوانی را برانگیخت. اکنون آقای دکتر عبدالکریم سروش نیز، شاید با تأثیر گرفتن از آن بحث‌ها به میدان آمده و در مصاحبه‌ای که زیر عنوان «جریان مصباح یعنی فاشیسم» در روزنامه اینترنتی «روز» منتشر شده است، سخت به فرید و پیروان او تاخته است. قبل از پرداختن به چیتی که سروش به بحث داده است، از شما خواهش می‌کنیم برای توضیح دهید فرید که بوده است و به چه جهت به چهره‌ای بحث‌انگیز تبدیل شده است؟

داریوش آشوری: در معرفی فرید در این فرصت کوتاه نمی‌توان چندان چیزی گفت. کسانی که می‌خواهند دیدگاه مرا نسبت به او، چه فلسفی چه سیاسی، بدانند بهتر است مقاله مرا در سایت نیلگون یا وبلاگ شخصی من مطالعه کنند. ولی همین قدر می‌توان گفت که با نقشی که فرید پس از انقلاب به عنوان ایدئولوگ بخشی از خشن‌ترین تشنگان قدرت، و نیز بازپچه دست سرکردگان شان، بازی کرد، چهره‌ای است که در شکل دادن به یک ایدئولوژی «انقلابی» حزب الهی و به بار آوردن بی‌امدهای خونین و هولناک آن، به هر حال، بی‌مسئولیت نبوده است. امروز ما می‌دانیم که بخشی از سرکردگان نظامی و امنیتی مانند علی لاریجانی، و بخش مطبوعاتی وابسته به آنان، که اکنون مقام‌های حساس در دست شان است دست پروردگان ایدئولوژیک فرید بوده‌اند و از محضر او «کسب فیض» می‌کرده

اند. برخی از آن‌ها مریدان متعصب او بوده‌اند یا هنوز هستند. باری، فرید با نمایش تسلط بر کل معرفت فلسفی و زبانی عالم، در آن غوغای انقلاب خوراکی را از نظر ایدئولوژیک می‌توانست بدهد که هیچ یک از آخوندها نمی‌توانست بدهد. کتاب سخنرانی‌های آن دوران فرید را که محمد مدیور منتشر کرده است (با گزیده آن را در مقاله من) بخوانید تا ببینید که او چه نقش شومی بازی کرده است. شما در مقاله تان با عنوان «اسطوره فلسفه در میان ما» با فرید برخوردی کرده اید که وجه پررنگ آن فکری است. ولی سروش موضوع را یکسر به عرصه سیاست کشیده است. این کار موجه است؟ آیا به راستی سیاست امروز ایران را می‌شود با فرید توضیح داد و با نقد این سیاست فرید را نقد شده دانست؟



داریوش آشوری

داریوش آشوری: جنگ ایدئولوژیک که پس از انقلاب بر سر جهت و هدف‌های انقلاب در میان هواداران انقلاب اسلامی در گرفت، ناگزیر رنگ و لعاب فلسفی و کلامی نیز یافت. در این جنگ، در آغاز، که تازه شکاف‌ها در جبهه گفت‌وگو دینی پدیدار می‌شد، دو جبهه معروف به «پوپری» و «هایدگری»، با تریبون‌هایی که در اختیار داشتند، نمایان‌تر از همه در صحنه بودند و درگیر با یکدیگر. در آن دوران از دل حرکت فکری بازاندیشی سنت‌اندیشه‌دینی، به رهبری عبدالکریم سروش، جنبش روشنفکری دینی رفته رفته قوام فکری و دیدگاه‌های کمابیش روشن انتقادی نظری و سیاسی نسبت به دیدگاه‌های سنتی می‌یافت، و جریان فریدی، از جمله به علمداری رضا داوری، از دیدگاه به اصطلاح «هایدگری»، هوادار سرسخت محافظه‌کاری دینی بود و با روشنفکری دینی می‌ستیزید. خاموشی و مرگ فرید، از سویی، و طرح مسائل و دیدگاه‌های تازه‌ی کلامی و فلسفه دینی، از سوی دیگر، که سروش و جناح نواخته روشنفکران دینی را با فقهای اهل کلام سنتی درگیر کرد، به این جبهه بندی فکری ابعاد تازه‌ای بخشید. با گشودن شدن جبهه‌های تازه و رو در رو قرار گرفتن روشنفکران دینی با دستگاه قدرت و مرجعیت دینی، از همان اواخر دهه شصت به این سو، طرف‌های درگیر دیگر دو طرف «هایدگری» و «پوپری» نبودند، بلکه «هایدگریان» جزئی از زیرمجموعه محافظه‌کاری دینی بودند و، و

سیاوش اوستا دانش شه‌ریگری را از کهن ما برای دیگران بگذاشتیم!!

سال هاست که طرح ایران کهن و افتخاراتی را که برای بشریت آفریده است در غرب فراموش کرده‌اند و مصر را به عنوان نخستین مهد تمدن بشری مطرح می‌کنند. استقرار جمهوری اسلامی و افکار و اعمال خشن آنها در سراسر جهان و ایران طی ۲۷ سال گذشته اصلی‌ترین عامل این مسئله بوده است. اندیشمندان و سیاستمداران غرب بسان جوانان این سرزمین هانیستند که حقانیت تاریخی ایران را فراموش کرده باشند. اما رویدادهای سال‌های اخیر آنها را وادار ساخته است که چنین برخوردی داشته باشند. در سال نو میلادی امسال، بسیاری از هم‌میهنان من کتاب PERSIA 7000 YEAR OF CIVILIZATION را به زبان‌های فرانسوی و انگلیسی به دوستان خود هدیه کردند. خود من نیز چنین کرده‌ام و به رئیس جمهور فرانسه نخست وزیر و چند وزیر و رئیس پارلمان فرانسه، تاریخ پر افتخار هفت هزار ساله ایران را هدیه کردم. همه برای من پیام‌های پر مهر و سیاسی آفرینی را فرستادند و تأیید فرهنگ و تمدن کهن ایران را نمودند. با دوست مهربان ماهور ابرائیان و یارانی دیگری در سراسر جهان بر آن شده‌ام تا این سال را سال کوروش نامیده و تندیس او را در پایتخت‌های غرب نصب کنیم. در اکتبر امسال که یاد روز کوروش است این کار را در پاریس انجام خواهیم داد با جشن بزرگی که در خور عنصر ایرانی باشد. در استرالیا و دیگر نقاط جهان نیز این بزرگداشت دنبال خواهد شد. برای این که مهربان‌ترین در سراسر جهان بتوانند دست‌مایه و پشتوانه فکری قوی و خردمندانه‌ای داشته باشند مواردی را یادآوری می‌کنیم و این آن که خود اندیشمندان آگاه غرب بر این باورند که تفکر و اندیشه ایرانی مادر تمدن بشری بوده است. میترا را همه می‌شناسند و با گسترش آئین او در غرب آشنا هستند. هرگاه در محافل غربی هامن درباره میترا و زرتشت سخنرانی می‌کنم، احساس می‌کنم که شنوندگان و حاضرین در سالن‌ها که از فرهیختگان غرب هستند، جزا از آن که از سخنرانی شادمان می‌شوند، خود آنها نیز در تأیید گفته‌ها دافقی سخن می‌گویند. در رابطه با قدمت تمدن ایران نیست به مصر، ما لوحه‌ای را که اصل آن در موزه واتیکان است در پشت جلد کتاب آئین اوستا آورده‌ام که کوروش بزرگ در هنگامه‌ای که بر ۱۲۷ کشور جهان از جمله مصر و عربستان فرمانروایی می‌کرد، برای مردم آنجا نه اینکه ۴۰۰۰ سال و ده قوطی دارو می‌فرستد تا بیماران را درمان کند بلکه گروهی را می‌فرستد تا دانشکده پزشکی را در مصر بسازند و «آدرین» که این لوحه را نوشته است گوهی می‌دهد که شاهان کوروش بزرگ گروهی را به مصر روان می‌کند تا با ساختن دانشکده پزشکی، علم طبابت را به مردم آن سرزمین آموزش دهند تا آنها بتوانند بیماران خود را درمان کنند. این خود یک سند کوچک است از کهنگی فرهنگ تمدن ایرانی نسبت به تمدن مصر و دیگر کشورها.

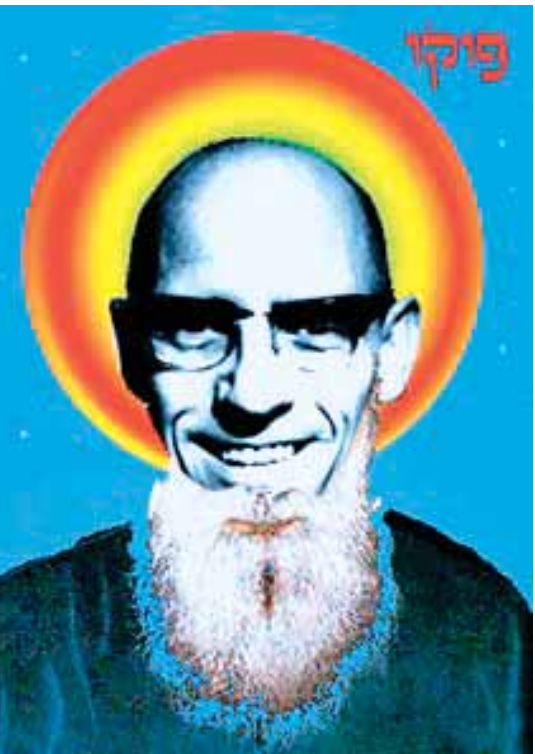
فوکو، فیلسوفی مجذوب انقلاب ایران



نگاه فوکویی به انقلاب ایران - ژانت آفاری، استادیار تاریخ و مطالعات زبان در دانشگاه پارودی (Purdue) و کوین اندرسن استادیار علوم سیاسی و جامعه‌شناسی در همان دانشگاه، در امریکا، در کتاب فوکو و انقلاب ایران، تنه‌ها بر «خطا» بودن دریافت‌ها و پیش‌بینی‌های میشل فوکو از انقلاب ایران تأکید نمی‌کنند؛ چراکه، پیشتر، تقریباً همه زندگی‌نامه نویسان فرانسوی و انگلیسی فوکو آرای وی درباره انقلاب ایران را «نادرست» دانسته بودند. نویسندگان این کتاب، در عوض، کوشیده‌اند تا پیوند دیدگاه فوکو درباره انقلاب ایران را با سراسر نظام فکری و فلسفه پست مدرن وی نشان دهند و استدلال کنند که نظریه فوکو درباره انقلاب ایران فرآورده فلسفه او درباره قدرت، گفتار، انضباط و مجازات و روابط جنسی است و صرفاً لغزشی در اظهار نظر سیاسی یک فیلسوف نمی‌تواند به شمار رود. دیدگاه آنان در برابر نظر فوکوشناسانی می‌ایستد که - به ویژه در جهان انگلیسی‌زبان - به نوشته‌های فوکو در زمینه انقلاب ایران اعتنای چندانی نکرده‌اند و حتی ترجمه این بخش از نوشته‌های او را نیز بر اهمیت ندانسته‌اند. از این روست که نویسندگان کتاب

رویدادی خارجی به اندازه ایران و انقلاب آن ننوشته است؛ در حالی که در همان سال‌ها رویدادهای انقلابی دیگری در امریکا لاتین یا شمال آفریقا در جریان بوده است. شورفلسوفانه برای سیاست معنوی نوشته‌های فوکو درباره انقلاب ایران که بر مشاهدات شخصی و دیدارهای با رهبران انقلاب استوار است، گزارشی ناب نیست؛ بل که شور و شیدایی یک فیلسوف پست مدرن را به رویداد انقلاب در کشوری جهان‌سومی بازمی‌تاباند. میشل فوکو که ناقدر ایدئال تجدید و ساختارهای درهم‌تنیده قدرت آن بود، در انقلاب ایران امکان مقاومتی معنوی

فرانسوی نوول ايسرواتور (Le Nouvel Observateur) منتشر کرد. دیدارهای فوکو با آیت‌الله خمینی جزا از این، میشل فوکو از سال‌های آغازین دهه هفتاد میلادی، با رهبران جنبش‌های ضد رژیم شاه در خارج از کشور ارتباط برقرار کرد و از طریق آن‌ها با سرگذشت انقلاب ایران آشنا شد. طی اقامت آیت‌الله خمینی در فرانسه، میشل فوکو به همراه یاران آن زمان آیت‌الله خمینی مانند ابوالحسن بنی‌صدر و احمد سلامتیان بارها به دیدار آیت‌الله خمینی در دهکده نوفل‌لوشاتو رفت و زیر درخت سیب با وی به گفت‌وگو نشست. میشل فوکو درباره هیچ کشور یا



مهدی خلجی پژوهشگر مطالعات اسلامی فوکو و انقلاب ایران؛ جنسیت و فریبندگی‌های اسلام‌گرایی، نوشته ژانت آفاری و کوین اندرسن، دیدگاه میشل فوکو (۱۹۸۴-۱۹۲۶)، فیلسوف نام‌بردار فرانسوی را درباره انقلاب سال پنجاه و هفت خورشیدی ایران بررسی انتقادی می‌کند. میشل فوکو، از نظریه پردازان پست مدرنیسم، در گرماگرم انقلاب ایران دو بار به این کشور سفر کرد؛ یک بار در نیمه ماه سپتامبر سال ۱۹۷۸- یک هفته پس از رویداد خونین هفده شهریور سال ۱۳۵۷ خورشیدی - به مدت ده روز راهی تهران و قم شد و در قم با روحانیانی چون آیت‌الله کاظم شریعتمداری دیدار کرد و بار دیگر در همان سال از نهم تا پانزدهم نوامبر را در تهران گذراند و با انقلابیون داخل کشور به گفت‌وگو ایستاد. آشنایی فوکو با ایران در سال ۱۹۷۸ روزنامه پراوازه ایتالیا، کوریو دلا سرا (Couriére della sera) از فوکو خواست تا به طور منظم مقالاتی برای این روزنامه بنویسد. فوکو هم جمعی از روشن‌فکران فرانسه از جمله معشوق اش تی‌یری ولتزل (Thierry Voeltzel) و آلن فینکلکروت (Alain Finkielkraut) و دیگران را گردآورد از آن‌ها خواست تا هر یک - فراتر از کنج کاوی‌های ژورنالیستی - درباره رویدادهای جاری مهم جهان بنویسند و رشته‌ای از یادداشت‌های روشن‌فکرانه و مآملانه درباره رخدادهای سرنوشت‌ساز دوران در روزنامه نشر دهند. از این میان تنها خود فوکو با نوشته‌هایش درباره ایران و فینکلکروت درباره «امریکای کارتر» به این عهد عمل کردند. فوکو مقالات مربوط به ایران را در کوریو دلا سرا و مجله معتبر